

کودتای ۲۸ مرداد

(۱۵)

کودتای ۲۸ مرداد را می توان بدون کم ترین تعصبی آغازگر مرحله جدیدی دانست که خسارت های بی شمار آن هر روز دامنه وسیع تری می گیرد. برای پیشگیری از خسارت ها یک راه بیشتر نیست. باید به جزئیات تلاش رهبر فقید نهضت ملی ایران و ملی کردن صنایع نفت پی ببریم، آن را بشناسیم تا بتوانیم به دلایل اقدام انگلیس و امریکا در رابطه با کودتای 28 مرداد پی ببریم. پس از دو مرحله مهم شناخت نهضت ملی و پی بردن به دلایل و شیوه های انجام کودتای 28 مرداد و اهداف نهفته در آن قادر خواهیم شد از تداوم خسارت های روزافزون آن پیش گیری کرده و نهضت ملی را بار دیگر به وجود آوریم.

آقای دکتر فخرالدین عظیمی نتیجه تحقیقات علمی خود را در چنین زمینه ای که در بالا اشاره شد در یک کتاب به نام «حاکمیت ملی و دشمنان آن» منتشر ساخته اند. این کتاب توسط «نشر نگاره آفتاب» در سال 1383 منتشر شده که خواندن آن را به عموم ایران دوستان پیشنهاد می کنیم.

اکنون قسمت بسیار مهمی از این اثر ارزنده و پژوهش علمی را که در بخش 5 این کتاب به رشته تحریر در آمده در زیر تقدیم می کنیم. این پژوهش مهم را در 5 یا 6 بخش منتشر می کنیم تا بتوانیم آن را به دفعات، با حجم کم ضمیمه ای میل های الکترونیکی به یاران این تارنما در درون ایران بفرستیم.

تارنمای «چه باید کرد؟»

محمد حسینی

دوستی های گذرا و دشمنی های پایدار نهضت ملی ایران

بخش (۴)

مظفر بقایی

مظفر بقایی

بقایی نیز، مانند مکی، حمایت قوام را دستاویز کسب کرسی نمایندگی در مجلس پانزدهم قرارداد؛ ولی وقتی احساس کرد پیوند با قوام زیان بار است از او کناره گرفت. او در یک خانواده برجسته کرمانی زاده شده بود و از نیکنای و تلاشهای مشروطه خواهانه پدرش، میرزا شهاب، احساس غرور می کرد. بقایی در فرانسه درس خوانده بود؛ در دانشگاه تهران تدریس می کرد؛ اما حرفه و دلبستگی اصلی او که سیاستگری بود بر پیشه دانشگاهی سایه افکن شد. او مدتی رئیس اداره فرهنگ کرمان بود و این موجب شد هواداران زیادی را در آنجا جلب کند. او از سیاستگرانی بود که در زادگاه خود از پشتیبانی و وفاداری گسترده ای بهره مند بودند و می توانستند حمایت محلی خود را به پایگاه قدرتی امیدبخش بدل کنند. اما بقایی آوازه سیاسی خود را مدیون نمایندگی مجلس بود و در چهل سالگی یکی از بنیانگذاران جبهه ملی شد. مخالفت سرسختانه او با نخست وزیر سپهبد رزم آرا شهرتش را بیشتر کرد. بقایی به نمایندگی در مجلسهای شانزدهم و هفدهم برگزیده شد و

نشان داد که هم می تواند یاور کارآمدی برای مصدق باشد و هم دشمنی کارآمد. پس از قیام ۳۰ تیر وی به صف منتقدان و سپس مخالفان مصدق پیوست و با برخی از سیاستهای او، به ویژه تمدید اختیارات، به سختی مخالفت ورزید. برخی از مصدقیان از اینکه بقایی به آنان پشت کرد تأسف خوردند.^{۲۸} از نظر آنان بقایی در پشتیبانی توانا بود و در دشمنی تواناتر و خطرناکتر.

بقایی، برخلاف مکی، حزب سیاسی خود را داشت: حزب زحمتکشان ملت ایران که خلیل ملکی از رهبران پیشین و هوشیار حزب توده و از سنجشگران تیزبین کمونیسم شوروی نیز به همکاری با آن جلب شده بود. پس از پیدایش شکاف در روابط مصدق و بقایی، اختلاف نظرهایی نیز در حزب زحمتکشان بر سر تماسهایی که عیسی سپهبدی، کارگزار بقایی، در آستانه قیام ۳۰ تیر با قوام برقرار کرده بود، پدیدار شد. در روز ۲۵ تیر، یعنی همان روزی که مصدق از نخست‌وزیری کناره گرفته بود، سپهبدی نامه‌ای به بقایی نوشت و از او خواست ادامه حمایت حزب زحمتکشان از مصدق را مشروط به گرفتن امتیازات ملموس و دگرگونیهای اساسی در سیاستهای دولت کند.^{۲۹} این اختلاف نظرها و مسائل دیگر موجب شد ملکی و یاران او با نیرنگ و زور از حزب زحمتکشان بیرون رانده شوند.^{۳۰} پس از این، حزب بقایی بیش از پیش به دسته کوچکی از مریدان و سرسپردگان شخصی او تبدیل شد. بقایی ارباب سیاسی مریدپروری بود که کوشیده بود رهبرانی دیگر، از جمله مصدق،^{۳۱} را بیابد و از آنان پیروی کند، ولی همه را رها کرده بود و تنها در اندیشه خود و دنبالروی از بلندپروازیهای ابهام‌آمیز خود بود.

بقایی با روشنفکران سکولاری، مانند صادق هدایت، که با روحانیت هیچ میانه‌ای نداشتند، دوستی و همنشینی خودنمایانه داشت، اما از مغالزه و دادوستد با روحانیان نیز پرهیز نداشت و می‌کوشید خود را فرصت طلبانه به آنان نزدیک کند. او در دانشگاه تهران استاد اخلاق بود و می‌توانست بسیاری را با جاذبه شخصی، توانایی در ابراز تساهل مدنی و آداب دانی، با شهامت و منش فضیلت‌ستایانه خود تحت تأثیر قرار دهد. در عین حال، گستاخی و پرخاشگری، کینه‌توزی و بدخواهی و آمادگی حسابگرانه او برای تأیید یا به کارگیری خشونت و سنگدلیهای شرارت‌بار، سخت شگفت‌انگیز می‌نمود. چشمداشت او از یارانش چیزی جز وفاداری بی‌چون و چرا نبود، اما خوی سرکش خود او چیزی جز بی‌وفایی را بر نمی‌تابید. پس از قیام ۳۰ تیر، بقایی بیش از هر کس دیگر پافشارانه خواستار مجازات قوام، حامی پیشین خود، بود؛ در حالی که پیش از ناکامی قوام مخفیانه کوشیده بود با او به تفاهم برسد. مصدق می‌کوشید براساس آن دلبستگیها و فضیلت‌های مدنی که در عالم مردانگی و در فرهنگ سنتی ایران ارجی داشت قوام سالخورده را از گزندهایی که در کمین او بود در امان نگاه دارد و این خشم آتشین بقایی را دامن می‌زد. بقایی با برخی از سران اوپاش پیوندهای نزدیک داشت و می‌توانست عناصری را از فرودستان و اوپاش جنوب تهران بسیج کند و به کار گیرد.^{۳۲} او پیوندهای پرسش‌انگیزی نیز با افراد و تشکیلات سیاسی - اطلاعاتی گوناگون داشت، از جمله اعضای دستگاه اطلاعات ارتش (رکن دو)، افسرانی که با سرلشکر حسن ارفع (دشمن دیرین رزم‌آرا) پیوند داشتند، کارگزاران دیپلماتیک یا اطلاعاتی امریکا و کارگشایان و

عوامل دربار. میدلتون، کاردار انگلستان، بقایی را به چیزی نمی‌گرفت و او را «معتاد به الکل و شخصیتی نه چندان مهم» می‌دانست. به گزارش میدلتون «حزب بقایی و روزنامه او در اثر حمایت‌های حکومت، امریکاییان و دربار دوام یافته بودند و نه در اثر تلاشهای خود.»^{۳۳} بقایی و شاه پیوندهای متقابلاً سودمندی داشتند که از حد روابط معمولی فراتر بود.^{۳۴} تاکتیک بقایی این بود که خود را سلطنت‌خواهی بشناساند که دل‌بسته پاسداری از مصالح حقیقی شاه است، ولی درباریان و شاهپرستان را که به شاهدوستی تظاهر می‌کنند - کسانی که، به باور بقایی، شاه را آلت دست قرار داده بودند و به سوی تخطی از قانون اساسی سوق می‌دادند - تقبیح می‌کند. در دوران پس از کودتای ۱۳۳۲، بقایی هدف خود را مبارزه با این تخطیها اعلام کرد و به مبارزه جسته و گریخته و در برخی موارد دُن کیشوت‌واری دست یازید با این شعار که او و یارانش در راه «راستی و آزادی قیام» کرده‌اند. تلاشهای بقایی او را بیشتر و استوارتر به حاشیه‌نشینی سیاسی واداشت.^{۳۵}

بقایی ماجراجوی سیاسی پرشوری بود و دسیسه‌گری بی‌پروا. او باور یا هموندی بود نه چندان در خور اعتماد و سیاستگری که از باور به توهمات توطئه‌نگرانه متظاهران یا واقعی، یا آسیب‌پذیری در برابر این توهمات، برکنار نبود. به رغم وجود حزب و اطرافیان و پیوندهایش، تنها بود؛ برداشت یا تصور او از خود، چیزی در حد خودشیفتگی بود؛ کسی را هم‌اورد خود نمی‌دید؛ خودسریهای ناهنجار و حالات و رفتارهای نامتعارف، او را از اغلب سیاستگران دیگر متمایز می‌کرد. یکی از یاران نزدیک بقایی در قتل سر تپ افشارطوس، رئیس

شهربانی مصدق، دخالت داشت. بقایی پافشارانه هر دخالتی را انکار کرد؛^{۳۶} اما مصدقیان بر آن بودند که بسیار بعید است کارگزار بقایی بدون آگاهی و تأیید او در چنین امر مهمی درگیر شده باشد. دولت مصدق خواستار آن شد که از بقایی سلب مصونیت پارلمانی شود تا او را محاکمه کنند. این درخواست بر دامنه کشمکشهایی که مجلس را مفلوج کرده بود بیشتر افزود. ژرفای دشمنی و کینه‌توزی فزاینده بقایی نسبت به مصدق بدانجا رسیده بود که از هیچ کاری که به برکناری مصدق انجامد پرهیز نداشت. او در ناسزاگویی به مصدق و طرد و نفی او بر بسیاری از شاهپران و دوستداران انگلستان پیشی گرفت و به ویژه در روزنامه خود، شاهد، از ستیزه‌جویی و پرخاشگری چیزی فروگذار نکرد. ادعای مکرر او این بود که مصدق با حزب توده همراه و هم‌پیمان شده است و با شتاب راه را برای پیروزی کمونیسم هموار می‌کند.^{۳۷}

ذهنیت سیاسی بقایی نیز مانند ذهنیت مکی در شرایطی شکل گرفته بود که مخالفت اندیشی ساده‌نگرانه از ویژگیهای آن بود و با فضای عاطفی و سرخوردگیهای سیاسی روزگار پس از رضا شاه تناسب نزدیک داشت. بقایی با اینکه از مکی دانش آموخته‌تر بود، دربارهٔ مقتضیات و لوازم نظام پارلمانی کارآمد، درکی ژرفتر از او نداشت. هیچ کدام از آنان نیز تجربه‌ای از کار اجرایی در مراتب بلند پایهٔ کشوری نداشتند. برای مکی و بقایی و هم‌پیمان آنان، حائری‌زاده، دل‌بستگی به اصول، بسیار بیش از آنکه معیار و رهنمود تعیین‌کننده‌ای برای کنش سیاسی باشد، دستاویزی بود که به آسانی، و چه بسا با مهارت، به کار رسیدن به شهرت و سرمایهٔ سیاسی گرفته می‌شد. دل‌بستگی اصلی آنان

نگاه داشتن شهرت بود و ترفندهای آنان در هواداری از قانون اساسی و تمسک به اصول آرمان‌خواهانه، اغلب نمایشهایی بود که زمینه آنها از پیش و به دقت آماده شده بود و انگیزه آنها اغلب چیزی جز برداشتهای سیاسی ساده‌اندیشانه و پندارهای خودپرستانه نبود. آنان بر این باور بودند که به حق در خور آن هستند که از رهبری و قدرشناسی مردمی بهره‌ور باشند. می‌خواستند مردم پشت کردن‌شان به مصدقیان را چیزی جز بی‌آمد تخطی نابخشودنی مصدقیان از آرمانهای اصلی جنبش ملی نپندارند. اما رویکرد سیاسی مکی، بقایی و هموندان‌شان، از دیدگاه سنجشگران، نه توجیه‌پذیر بود و نه در خور بخشش. آنان نه تنها از هر فرصت، هر اندیشه و هر شخصی برای پیشبرد هدفهای سیاسی خود بهره‌جویی کرده بودند، بلکه آگاهانه یا ناآگاهانه، به آسانی و روشنی، خود را در اختیار کسانی گذاشته بودند و در خدمت پیشبرد هدفهایی قرارداد داده بودند که خود علناً آن هدفها را نفی و نکوهش می‌کردند.

ادامه به زودی در بخش ۵